

تأثیر فرایند جهانی شدن فرهنگ بر هویت های مکانی

دکتر زهرا پیشگاهی فرد

دانشیار گروه جغرافیا دانشگاه تهران

ام البنی پولاب

دانشجوی دکترای تخصصی جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

چکیده

فرایند جهانی شدن با شتاب روز افزون در حال عبور از مرزهای سیاسی و محدوده های فرهنگی کشورها بوده و با تغییرات غیر قابل پیش بینی مناسبات بین المللی و طبقه بندی های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان را تحت تأثیر قرار داده است.

از سوی دیگر همواره نوعی میل عمیق و احساسی پر شور بین انسان ها در مورد سرزمینشان وجود داشته است. این امر موجب گردیده تا انسان ها همواره به جداسازی افراد و گروه ها از یکدیگر و تفکیک و شبکه بندی سرزمین و قلمرو زندگی خود اقدام ورزند.

جهانی شدن اسباب دسترسی انسان ها را به منابع مختلف هویتی از جمله هویت مکانی فراهم می سازد و این دسترسی به ترتیب منجر به دید بهتر در منابع هویتی سابق، بحران هویت و شکل گیری تصاویر هویتی جدید می گردد. این تحول ممکن است به صورت یک فرصت ظاهر شود و شناخت ما را از خویشتن تعمیق بخشد و ممکن است به صورت تهدید درآید و مارا گرفتار از خود بیگانگی سازد.

این مقاله تلاشی برای تبیین و توضیح تعاملات جهانی شدن و تحول هویت مکانی می باشد. بر اساس این تبیین سعی شده تا روش هایی برای مدیریت بهینه تحول هویت مکانی در عصر جهانی شدن ارائه گردد.

واژگان کلیدی: هویت، مکان، هویت مکانی، فرهنگ، جهانی شدن.

مقدمه

اگرچه مبحث هویت، یعنی تلاش برای پاسخ گویی به پرسش "من که هستم" دارای قدمتی دیرینه در مباحث جامعه شناسی و روانشناسی است، اما بعد مکانی هویت یکی از جدیدترین مباحث جغرافیای سیاسی مدرن است. از این رو بسیاری از اندیشمندان براین باورند که هویت به عنوان یک پدیده سیاسی و اجتماعی زاده عصر جدید است. انسان ها از آغاز تاکنون همواره دارای احساس وابستگی به مکان و احساس قلمروخواهی نسبت به مکان خود بودند و توسط این احساس به خلق رویدادها و تحولات محیط زندگی خود حساس بودند.

اینک ما در زمانی زندگی می کنیم که مکان ها به عنوان نقاط کانونی که هویت ها پیرامون آنان شکل گرفته و ثبات و قرار یافته اند، خود در معرض فضاهاى مجازى زیر سوال مى رود.

بى تردید پدیده جهانی شدن به بروز و ظهور این شرایط ناسازگون کمک فراوان می رساند. در زمان ما جهانی شدن در قالب فرآیند فشردگی زمان و مکان، هویت های متمایز را به سوی همگونی فرا می خواند. فرآیند جهانی شدن با فروریزی فزاینده مرزهای سیاسی و فرهنگی و ادغام جوامع مختلف در جامعه جهانی از سویی موجب یکدست شدن فرهنگی جوامع می شود و از سوی دیگر جوامع بدنبال هویت یابی خود واکنش های ستیزه جویانی برای پرکردن خلأ هویتی خود دارند. تلاش فرآیند جهانی شدن برای یکدستی و همسان سازی فرهنگی واکنش متفاوت فرهنگ های محلی و بومی را برانگیخته است. گاهی تلاش فرهنگ های محلی برای حفظ الگوی خاص رفتار فرهنگی بوده و گاهی جنبه تسلیم در برابر پدیده جهانی شدن را داشته است.

سوال تحقیق

جهانی شدن چه تأثیری بر هویت های مکانی می گذارد؟

فرضیات تحقیق

فرضیه ۱) جهانی شدن موجب محدود شدن قلمروهای هویتی می شود.
فرضیه ۲) به موازات اصالت هویت های مکانی جوامع به سمت هویت واحد جهانی حرکت می کنند.

روش تحقیق

از آنجایی که موضوع تحقیق نظری و تئوریک است، روش تحقیق نیز به ناچار کتابخانه ای است و کتاب های مرجع جغرافیا، به خصوص جغرافیای سیاسی ما را در درک بهتر موضوع کمک می نماید. شاید بتوان اثباتی نظری برای تحقق تجسم عینیت ها را بیان نمود.

هویت

هویت اصطلاحاً مجموعه ای از علائم و آثار مادی، زیستی، فرهنگی و روانی است که موجب شناسایی فرد از فرد، گروه از گروه یا اهلیتی از اهلیت دیگر و فرهنگی از فرهنگ دیگر می شود (شیخاوندی، ۱۳۷۹، ص ۶).
هویت یک احساس فردی یا گروهی از خود بوده و محصول خود آگاهی است. بدین معنی که من یا ما از خصوصیات متمایزی برخورداریم (همان طور که یک چیزی من را از شما و ما را از آنها متمایز می کند) هانتینگتون (۱۳۸۴ ص ۴۱).

مطالعات جغرافیایی در عصر جهانی شدن ترکیبی فرانو پیدا خواهد کرد. جغرافیدانان مفاهیم جدیدی از فضا، موقعیت، مکان، منطقه، کلان شهر، و حاکمیت را درک خواهند نمود. نظریه های جغرافیایی سیاسی، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژی، ژئواکونومیک، ژئوپلی نومیک و ژئوکالچر در قالب های جدیدی ارائه خواهد شد و از ماهیت دوبعدی خارج و در قالب های سه بعدی و به صورت شبکه ای مطرح می شود پیشگاهی فرد (۱۳۸۰، ص ۹۳).

مکان

مکان جایی است که انسان رویدادهای مختلف زندگی را تجربه می کند و این رویدادها مکان های خاصی را بر اهمیت می سازند و علت تفاوت مکان ها نیز تجارب و اهداف مختلف در آن هاست. مکان عامل اصلی سازماندهی تجارب و قضاوت های انسان از جهان است و ماهیت مکان نیز از استقرار انسان و تجربیات مادی او منشأ گرفته و دارای نوعی یگانگی و انحصار خواهد بود. <http://en.wikipedia.org/sence>

دکتر حسین شکوئی معتقد است انسان ریشه خود را در مکان ویژه ای جستجو می کند و تعلق به مکانی پیدا می کند که در آن آزادی، نیازهای اساسی و امنیت اوتأمین می گردد و هیچ فردی مجزا و منفک از مکان خود نمی باشد. (شکوئی، ۱۳۷۸، ص ۲۷۴)

مکان مرکز عمل آگاهانه و ارادی انسان هاست. مرکزی است که در آن رویدادهای مختلف تجربه زندگی می آموزیم. رویدادها و عملکردهای آگاهانه تنها در ساخت مکان های معین پراهمیت جلوه می کنند. علت افتراق مکان ها، تمرکز ارزش ها، دیدگاه ها، هدف ها و تجربه های مختلف در آن ها است (Relph 1986).

هویت مکانی

محیط زندگی انسان به لحاظ جغرافیایی و مکانی بر هویت او تأثیر می گذارد و هویت مکانی عامل شناسایی برای گروهی خواهد شد که در مکان خاصی زندگی می کنند و نیاز خود را برای وابستگی به مکان ارضا نمایند. روابط فرد با سایر افراد زیستگاه که نزدیک ترین ها به او هستند و نیز روابط فرد با سایر عناصر و اجزا زیستگاه در صورتی که تداوم داشته باشد، موجب شکل گیری نوعی رابطه عمیق عاطفی بین فرد با سایر افراد و محیط زندگی او می شود.

این رابطه در شکل روابط اجتماعی و مهر و محبت با همسایگان، دوستان و هم محلی ها و هم شهری ها و نیز در شکل علاقه به زیستگاه، محل تولد، وطن و سایر نظایر آن تجلی می یابد و خود را ملزم به دفاع از ارزشها، موقعیت و حقوق آنها می داند (طاهری، ۱۳۷۵، ص ۲۰۲).

احساس مکان به ویژگی و خصوصیتی اشاره دارد که بعضی از مکان ها آن را دارا بوده و برخی دیگر فاقد آنمی باشند. در این تعریف منظور از ویژگی ها مواردی است که آن مکان را بی مانند و یگانه می سازد و همچنین شامل کلیه چیزهایی که به انسان احساس دل بستگی و تعلق خاطر به مکان می دهد. بعضی از مکان ها معانی، نام ها یا تعاریف قدرتمندتری (به توسط جامعه اجتماعی) به نسبت سایر مکان ها پیدا کرده اند. این ها چیزهایی است که مکان ها را دارای احساس مکان نیرومند می کند.

از آنجایی که مکان ها و مناطق جهان با یکدیگر متفاوتند پس هویت های وابسته به مکان نیز با یکدیگر تفاوت دارند و بر اساس تفاوت های محیطی تفاوت های هویتی نیز در پی تعلقات خاطر برای ارضای نیازهای اصلی و امنیتی خود هستند.

- پس از پایان جنگ سرد و به خصوص در دهه ۹۰ میلادی هویت به صورت یک پرسش مهم در میان ملل مختلف مطرح گردید در بعضی از کشورها پس از فروپاشی نظام کمونیستی و همزمان با شکل گیری کشورهای

جدید چالش هویت فرا روی جوامع جدید قرار گرفته و تجزیه کشورهای بلوک شرق سابق و تشکیل کشورهای کوچکتر بر مبنای محور هویت فرهنگی صورت گرفت یکی از مصادیق مربوط به دهه ۹۰ میلادی تجزیه یوگسلاوی به کشورهای کوچکتر با وجوهای فرهنگی مشترک می باشد و به عکس در برخی از مناطق اتحاد واحدهای سیاسی موجب تغییرات مرزی شده است، برای مثال آلمان غربی و شرقی که پس از جنگ جهانی دوم به وسیله دیوار برلین از یکدیگر جدا شده و براساس اشتراکات سرزمینی و فرهنگی به هم پیوستند و آلمان واحد را به وجود آوردند.

باید یادآور شد که هویت یا بحران هویت فقط مختص کشورهای خاصی نبوده بلکه در عموم جوامع بشری ظهور نموده و ماهیت جهانی داشته و تنها تفاوت آن در جوامع مختلف در شدت و ضعف چالش هویت بوده است. سیاست های جهانی با پیشرفت مدرنیسم و اتمام جنگ سرد به سوی تشکیل جوامع فرهنگی پیش می رود، مرز بندی های سابق در جوامع انسانی در حال تغییر بوده و مرزهای ایدئولوژیک سرزمینی جای خود را به مرزهای فرهنگی می دهد، جوامعی که دارای اشتراکات فرهنگی مشابه اعم از زبان، تمدن، مذهب و قوم باشند به یکدیگر نزدیک شده و مرزهای گذشته نمی تواند مانع پیوند جوامع جدید گردد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و در دهه ۱۹۶۰ پدیده جهانی شدن با ادغام اقتصاد صنعتی کشورهای اروپای غربی شکل تازه ای گرفت و یکسان سازی اقتصادی و تسریع جریان مبادلات بین المللی همراه با جریان سریع اطلاعات اساس و پایه جهانی شدن قرار گرفت در واقع پیشرفت در تکنولوژی های اطلاعاتی مکان رادر نورید واز مرزهای فیزیکی گذشت و محدودیت فاصله مکان بی ارزش شده و موجبات فراهم آوردن زمینه های همکاری سیاسی اقتصادی و فرهنگی را فراهم آورد و بازار مشترک اروپا توانست آغازگر یکپارچه سازی جهان شود.

از دهه ۱۹۹۰ میلادی به بعد واژه های منطقه ای و منطقه گرایی از زبان سیاستمداران جهانی خیلی بیشتر از قبل شنیده می شود. حتی قدرتهای بزرگ جهانی مانند آمریکا و روسیه و چین نیز به دنبال منافع منطقه ای هستند در بسیاری از مناطق دنیا کشورهای همجوار و همسایه به سوی ایجاد توافق نامه های منطقه ای با الویت همکاری های اقتصادی حرکت کرده اند در همکاری بین کشورها با عنایت به اینکه چنانچه دارای هویت مکانی یکسان باشند اما عوامل مشترک فرهنگ و تمدن پارامترهای اصلی همگرایی ملت ها شناخته شده است برای مثال ناتو به عنوان سازمان امنیتی اروپا حاصل تفکر و فرهنگ غالب در اروپا می باشد یا اینکه اتحادیه اروپا محصول فکر اروپایی ها با ارزش های مشترک فرهنگی می باشند.

به نظر می رسد که عملکرد جهانی شدن در صدد پشت سر گذاشتن همه محدودسازی ها چه فیزیکی و چه ذهنی باشد و در این میان تفکر اساسی گسترش مناسبات انسانها باشد نه توجه به مکان. بنابراین امروزه شبکه های ماهواره ای و اینترنت که می توانند اخبار و اطلاعات را در دورترین نقاط جان انتشار دهند عملا کار یکپارچه سازی فرهنگی را انجام می دهند. چنانچه شرکتهای چند ملیتی و نهادهایی چون بانک جهانی یکپارچه سازی اقتصادی و نهادهایی چون سازمان ملل کار یکدست ساختن سیاسی جهان را در راس اهداف خود دارند بنابراین پدیده جهانی شدن خواهد توانست استیلای خاصی بر همه شئون زندگی انسان و در همه مکان های جغرافیایی داشته باشد.

اما از سوی دیگر جهان با پدیده ای چون هویت و وابستگی به مکان نیز روبه روست و با نمونه هایی از تمایلات وابستگی به مکان در جهان مشاهده می شود. چنانچه در دو دهه اخیر مهمترین وجه تمایز ملتها، ایدئولوژی

سیاست یا اقتصاد نبود بلکه تمایزهای فرهنگی بود و ملتها می خواستند پاسخی برای سوالاتی چون ما که هستیم، داشته باشند سوالی که همواره و به صورت سنتی نیز وجود داشته و امروز یکبار دیگر مردم به دنبال چیزهایی هستند که برایشان معنی دارد و آنان می توانند خود را از لحاظ بومی (آباو اجدادی) و مذهب و تاریخ و زبان و ارزشها و سنتها و نمادها جدا کنند و هویت خود را در مکانشان زنده نگه دارند.

امروزه برخوردهای قبیله ای و قومی و ملی در درون کشورها میان گروه های اجتماعی حتی در سطح بین المللی گویای این مطلب هستند که بشر امروز نیز به دنبال حفظ مکان و تعلقات مکانی است و در این میان انسانها به دنبال گروههایی هستند که با آنها یکی باشند که به نوعی آنها را از خود بدانند تا بتوانند هم هویت خود را حفظ کنند و هم برای ادامه زندگی در این دنیای پیچیده همگویی داشته باشند (پولاب، ۱۳۸۴، ص ۶).

بنظر می رسد امروزه یکی از چالش های اساسی بشر چگونگی تأثیر فرآیند جهانی شدن بر هویت های مکانی باشد زیرا از یک سو اقوام واحدی که در چند کشور پراکنده اند و در واقع یک هویت واحد را دارا هستند می توانند به پدیده جهانی شدن به عنوان یک فرصت بنگرند زیرا موجب تقویت هویت مکانی آنان می شود و از سویی دیگر کشورهایی که دارای این جمعیت های پراکنده که همگی خود را دارای یک هویت واحد می دانند با چالشی عمیق تر از قبل روبرو خواهند بود. بنابر این دو فرض، می توان دو نوع احتمال متفاوت را در نظر گرفت.

همانندسازی که از طریق جهانی شدن بدست می آید موجب محدود شدن قلمروهای هویتی می شود و دیگر آن که به موازات اصالت هویت های مکانی جامعه به سمت هویت واحد جهانی حرکت می کند.

از آن جایی که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه پس از گذار از یک دوران مدرنیته بسیاری از هویت های محلی توانسته اند خود را با هویت ملی همگام کنند پس توسعه ارتباطات و تبلیغات رسانه های گروهی در این کشورها می توانند یک نوع یکنواختی فرهنگی را که برگرفته از فرهنگ جهانی است در داخل کشور القا نمایند.

چنان چه دنیس گولت (Denis Goulet) معتقد است که عناصر مقتدر همانندسازی، به مجموعه ارزش های فرهنگی هجوم برده اند، فرهنگ های مختلف را یکسان و کمرنگ کرده و در نهایت به صورت تزیینی، بی اثر و حاشیه ای وانموده اند. فناوری به خصوص فناوری وسایل ارتباط جمعی، اولین مهاجم همانندسازی است. تلویزیون، ویدئو، رادیو، موزیک الکترونیک، رایانه ها و تلفن هایی که برآستی به شبکه های جهانی وصل می شوند، همه در این جهت قرار دارند تا فرهنگ های پیشین و لایه های ارزشی - اخلاقی را به فردیت، خودمحوری، دامن زدن به مصرف هر چه بیشتر و نوعی کودنی در فهم و اندیشه تبدیل نمایند (صباغ پور، ۱۳۸۱، ص ۱۴۸).

فرهنگ را می توان به عنوان میراث اجتماعی یک جامعه به حساب آورد. این میراث نه تنها شامل تمام کالاها و ابداعات مادی است بلکه تولیدات فکری و روحی مانند عقاید، ارزش ها، باورها و تمایلات را نیز دربرمی گیرد. فرهنگ پدیده ای فطری نبوده و همراه با رشد فرد در درون یک جامعه فرهنگی رشد می یابد (مویرا، ۱۳۷۹، ص ۳۲).

امروزه بسیاری از نظریه پردازان، فرهنگ را عامل اصلی پیدایی تقابل و تنازع در عرصه جهانی پنداشته و سرنوشت آینده جهان را در درک متقابل میان فرهنگ ها و تمدن ها می دانند. چنانچه در نظریه این عده اقتصاد جای خود را به فرهنگ و تمدن در عرصه روابط بین الملل داده است. بسیاری از جهانگردان در سفر به کشورهای

مختلف شاهدند که بسیاری از رفتارها و ارزش ها و الگوها همسان شده اند. حتی بسیاری از قوانین سیاسی - اجتماعی و یا بسیاری از تولیدات فرهنگی رو به یکسانی می روند و تکنولوژی نوین ارتباطات مردم جهان را در معرض تولیدات فرهنگی - علمی قرار می دهد و مفاهیمی مانند حقوق بشر و یا دمکراسی را به مفهومی جهانی تبدیل می کند. ساموئل هانتینگتون یکسانی فرهنگی را از نگاه مفهوم مدرنیسم توضیح می دهد و عامل اصلی تمایز فرهنگی جوامع مختلف را تقابل حوزه های تمدنی و هویت های فرهنگی آن ها می داند. مدرنیسم از دیدگاه او پدیده ای است که در جریان آن مردم در جوامع مختلف از فرآورده ها و تولیدات فرهنگی یکسان استفاده می کنند و مدرنیسم را نماد فرهنگ مشخصی می دانند که مهم ترین شاخص های آن شاخص های فرهنگی و فکری است.

ساموئل هانتینگتون که نظریه برخورد تمدن ها را عنوان کرده است، معتقد است که جهان در حال کوچک شدن است زیرا رفت و آمد میان ملت ها زیاد می شود و فعل و انفعالات زیاد میان آنان موجب افزایش آگاهی تمدنی می شود. اما هر فرد در هر جایی که باشد متعلق به تمدن خود است چنانچه یک فرد از قبیله آیبو در لندن و یک نیجریه ای در نیویورک خود را با هویت آفریقایی اش می شناساند. تحولات اجتماعی و نوسازی های اقتصادی می توانند بنیادهای هویت ساز انسان را سست نموده و انسان ها از هویت بومی، محلی و حتی ملی خود جدا می شوند و به یک هویت تمدنی می پیوندند. از دیدگاه وی غرب در این میان نقش دوگانه ای دارد. از یک سو در اوج قدرت بوده و از سوی دیگر موجبات بازگشت به خویشتن را برای دیگران فراهم کرده و موجب افزایش آگاهی تمدنی آنان می شود. چنانچه اسلامی شدن دوباره خاورمیانه و بازگشت به خویشتن در آسیای شرقی نمونه هایی برای نقش دوگانه غرب در آگاهی تمدنی هستند. بر این اساس انسان ها در یک حوزه تمدنی می کوشند تا منافع اقتصادی شان بیشتر به هم گره خورده و کم کم احساس می کنند که در جمع خود یک «ما» در برابر «دیگران» هستند چنانچه منطقه گرایی امروزه در حال رشد است و همگرایی های اقتصادی منطقه ای به میزان زیادی به همگرایی های فرهنگی وابسته است مانند آنچه در سازمان هایی چون نفتا، آسه آن و یا اکو شاهدیم.

در نظریه برخورد تمدن ها دولت های ملی بتدریج نقش محوری خود را از دست می دهند و واحدهای تمدنی جای آن ها را می گیرند. هانتینگتون صحنه روابط بین الملل را پر از تنش و اختلاف و درگیری می بیند که نتیجه از هم پاشیدن دولت های ملی و درگیری های قومی - مذهبی و رشد فرقه گرایی است.

او یکپارچگی فرهنگی جهان را نقد کرده و معتقد است غربی شدن جوامع و مدرنیسم دو مقوله جدا از هم هستند زیرا مصرف فرآورده های مادی غربی از سوی جوامع دیگرکه ملاک و معیار فرهنگ شناخته شده، اشتباه است. زیرا این آداب و رسومند که در مرکز ثقل فرهنگ قرار دارند و ممکن است فرهنگی از کالاهای مصرفی فرهنگ دیگر استفاده نماید اما مانند آن نشود. و دیگر مسئله مدرنیسم است که از نظر وی غرب قبل از آنکه وارد مدرنیسم شود، غرب بوده است. بنابراین، این دو پدیده را نباید باهم یکی پنداشت.

آلن دوبنوا (Alain de Benoist) از نظریه پردازانی است که فرهنگ را مؤثرترین و مهمترین عامل متحول کننده اجتماعات بشری می داند و معتقد است بدون دستیابی به قدرت فرهنگی نمی توان قدرت سیاسی را به چنگ آورد و باید از تأثیرپذیری روزافزون افکار عمومی در برابر پیام های سیاسی یاد کرد. این گونه پیام ها چون ویژگی رهنمودی و تلفیقی شان آشکار و ملموس نیست، از کارایی و نفوذ بیشتری برخوردار بوده و بهتر پذیرفته و جذب

می گردند و در نتیجه مانند پیام های کاملاً سیاسی با بی علاقگی و تردید عقلایی و آگاهانه مخاطبان روبرو نمی شوند. همه قدرت و توان نمایش ها، مدها در واقع در همین خصوصیت نهفته است. چنانچه رمانی، فیلمی، نمایشنامه ای و برنامه تلویزیونی و ... در آغاز سیاسی تلقی نشود و در دراز مدت از لحاظ سیاسی مؤثرتر و نیرومندتر است زیرا می تواند تحولی آرام و گرایش اذهان را از یک نظام ارزشی به نظام ارزشی دیگر سبب گردد (دو بنوا، ۱۳۷۴، ص ۲۸).

از دیدگاه مکتب گرس جهان آینده شاهد تقابل ملت هایی با ارزش ها و فرهنگ ها و هویت های نوین و همچنین ارزش های مادی و اقتصادگرایی غربی خواهد بود.

در میان متفکرانی که جایگاه اساسی و قوی برای فرهنگ در عرصه تحولات بین الملل قائل هستند، دکتر علی مزروعی استاد دانشگاه های میشیگان و نیویورک از جایگاه ارزنده ای برخوردار است. او اساس تقابل و رویارویی در عرصه بین الملل را تقسیم بندی فکری میان «ما» و «دیگران» می داند. یعنی این که موجب تعارض میان ملت ها می شود همان تفاوت در هویت آنهاست. او معتقد است: رویارویی میان ما و دیگران ماندگارترین موضوع در نظم جهانی است. این دوگانگی می تواند اشکال گوناگونی داشته باشد خودی ها در مقابل خارجی ها، دوستان در مقابل دشمنان، شرق در مقابل غرب، شمال در مقابل جنوب و کشورهای توسعه یافته در مقابل کشورهای در حال توسعه و مانند آن. این دوگانگی ها در چهره نظم جهانی یک قانون آهنین دوئیت است که مفهوم بندی شده اصطلاح ما و دیگران است (سلیمی، ۱۳۷۹، ص ۸۹).

بسیاری از منازعات طبقاتی در عرصه بین المللی و تفاوت میان کشورهای فقیر و ثروتمند و یا به قولی شمال و جنوب بیش از آن که جنبه اقتصادی داشته باشد، برگرفته از فرهنگ متفاوت و تفاوت در ارزش ها و شیوه های زندگی است و فرهنگ همیشه به عنوان عامل تقابل و رویارویی در جهان وجود داشته است. در حالیکه می بایست از فرهنگ به عنوان یک همسانی و یکپارچگی یاد کرد که موجب ایجاد تفاهم و دوستی و همکاری میان ملت ها شود و از سطح منازعات بکاهد و منشأ ایجاد یک هویت اجتماعی باشد، نه هویت مکانی.

از دیگر متفکرانی که فرهنگ را عامل غالب در روابط بین الملل می داند مارسل مرل (Marcel Merel) است که اعتقاد دارد: اگر فرهنگ به عنوان مجموعه ای از نظام های ارزشی یا تصوراتی در نظر گرفته شود که تعیین کننده اعضای یک گروه است و به آن ها امکان می دهد که هویت خویش را بر پایه آن شکل دهند، آنگاه می توان روابط فرهنگی بین المللی را رابطه یا مبادلاتی بین نظام های تصویری و ارزشی تلقی کرد که در هویت بخشیدن به گروه های ملی، زیر ملی و فوق ملی بکار می رود (مرل، ۱۳۷۴، ص ۳۷).

از نظر مارسل مرل در جلوه های فرهنگی دو عامل بسیار مهم وجود دارد:

الف - اختلافی که میان حوزه های فرهنگی و سیاسی وجود دارد که خود به دو صورت بروز می کند، یکی وقتی که یک دولت دارای اقلیت های فرهنگی باشد مانند یوگسلاوی سابق و بلژیک و کانادا و هندوستان و اتحادشوروی که اقلیت ها خواهان استقلال طلبی بوده و در این راه تلاش و مبارزه کرده و گاهاً بحران هایی را نیز ایجاد می کند و دوم آنکه فرهنگ های مشابه در واحدهای سیاسی مختلف اقدام به وحدت و همبستگی در عرصه بین المللی می کنند مانند کنفرانس اسلامی و یا اتحادیه عرب.

ب - بحران هویت ناشی از انقلاب تکنولوژیک است که در یک دوراهی سنت و مدرنیسم قرار می دهد چنانچه انقلاب ایران نمونه ای برای بازگشت به سنت ها و هویت معنوی گذشته است به همراه عده ای که تحولات تکنولوژیک و غربی را برای تغییر دادن ماهیت خود دنبال می کردند. این دوگانگی سنت و تجدد در بسیاری از کشورهای در حال توسعه صدق می کند. و در این میان اقلیت هایی نیز هستند که در داخل حیطه صلاحیت دولت ها دست به شورش و بحران زده و جویای یک روند نوسازی سیاسی بر اثر فرآیندهای فرهنگی در حال تغییر هستند. فوکویاما از جمله نویسندگانی است که گرچه فرهنگ را به تنهایی عامل غالب در روابط بین الملل می داند اما معتقد است جهان به لحاظ فرهنگی و ایدئولوژیک به سوی یکپارچگی و یکسانی پیش می رود. به نظر فوکویاما با شکست کامل مارکسیسم، مدل فرهنگی و ایدئولوژیکی لیبرال - دموکراسی غربی به پیروزی نهایی دست یافته است. و این پیروزی می تواند زمینه ساز پایان تعارضات سیاسی - ایدئولوژیک باشد (سلیمی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۸).

فوکویاما می گوید: اندیشه لیبرال می رود تا در پهنه کره زمین از نظر روانی به طور واقعی تحقق یابد. در میدان ایدئولوژی و نبرد اندیشه ها، لیبرالیسم پیروز گردیده و هیچ رقیب و هموردی در برابر خود ندارد. (سلیمی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۹)

در اندیشه لیبرال دموکراسی و پایان تاریخ فوکویاما، تنها کشورهای پیشرفته، تاریخ ساز هستند و کشورهای جهان سوم در تحول ایدئولوژیکی جهان نقشی ندارند و فرهنگ ها و اندیشه های جهان سومی نقشی در جهانی شدن ندارند و ناسیونالیسم و مذهب گرایی هم عامل بازدارنده برای لیبرال - دموکراسی نیستند بلکه این مدل جهانی شدن می تواند حتی با ملی گرایی ها و حتی با محلی گرایی ها هم همخوانی داشته باشد. بنظر می رسد که اندیشه یکپارچگی و همگونی فرهنگی در جهان لااقل از این قالب پذیرفته شود که محصولات مدرنیسم غربی مورد پذیرش جوامع مختلف قرار می گیرند و مدل و ارزش های بنیادین فرهنگی و رفتاری در جهان بسوی یکپارچگی و جهانی شدن و فراگیری می رود.

ضرورت مبادله فرهنگی در میان جوامع از دیرباز به عنوان عاملی سازنده و پیش برنده مطرح بوده است و امروزه نیز بسیاری از اندیشمندان و نظریه پردازان برآنند که جوامع دارای استقلال فرهنگی از پویایی و تحرک و مبادلات بدورند. زیرا فقط فرهنگ های ابتدایی به دلیل دور بودن از دیگران مستقل بودند و این دیدگاه معتقد است فرهنگ هایی که دارای پویایی هستند بطور حتم در دادوستد با دنیای خارج از مرزهای حاکمیت ملی قرار دارند.

شاید بنظر برسد در تک و تاب پویایی فرهنگ ها و بده و بستان های فرهنگی، هویت بسیاری از ملت ها دچار خدشه شود و فرهنگ ها گرفتار نوعی درهم آمیختگی شوند. اما باید دانست که بسیاری از ملت ها با هویت های پر قدرت و صلابت خود، ارزش های خود را در عرصه های وسیع حتی در سطح جهانی مطرح کرده و صفات و ویژگی های پویای خود را تثبیت می نمایند. بنابراین تنها فرهنگ هایی دچار وابستگی خواهند بود که منزوی و ناسازگار باشند.

درفرایندهای سیاسی ترکیبی از جوه سه گانه برخورد، رقابت و همکاری قابل مشاهده است که این جوه می توانند یک وجه غالب آنها وجه برخورد را در میان فرهنگ ها از نظر منطقی رد نماید. زیرا در پهنه مناسبات اجتماعی سه الگوی متفاوت تک گویی، گفت و گو و گفتمان وجود دارد. پس می بایست در عرصه ارتباطات فرهنگی

هم انتظار تنها یک وجه غالب را نداشته باشیم. زیرا سرشت انسانی نه بر پایه توسل به زور و اعمال نظر، بلکه بر پایه دوستی، همکاری و گفتمان است.

برخی از سیستم های سیاسی برآند تا ارزش های فرهنگی و الگوهای بومی برجسته نمایی کرده تا توسط آن ها بتوانند موجب وحدت و یکپارچگی گروه های قومی - محلی را در کشور فراهم کنند و از این طریق ارتباط آنان را با جهان خارج کاهش دهند که طبعاً بدنبال این موضوع مجبور به تحکیم مرزها و خطوط قراردادی شده و در مسیر کالا، افکار، خدمات و از جمله خود انسان مانع ایجاد می کنند. در این رابطه می توان از نظام های شبه بسته مانند اتحاد جماهیر شوروی و یا دیگر کشورهای بلوک شرق نام برد. اما نظام های سیاسی باز قادرند با از میان برداشتن مرزها به انواع جابجایی ها در زمینه کالا و خدمات و انسان سهولت بخشیده و موجب گسترش تعاملات و مبادلات میان مردم با مردمان نقاط دیگر شوند. مثال بارز این مسئله اتحادیه اروپاست که توانسته از طریق این مدل بر بسیاری از اختلافات فرهنگ های قومی - مکانی خاتمه بخشیده و اتحاد ملل اروپایی را تحقق بخشد.

از این منظر می توان گفت که یکی از ضروریات دنیای امروز تعامل و داشتن ارتباط است. بنابراین گسترش همکاری های بین المللی از ضروریات قرن بیست و یکم است که نهایتاً منجر به شکل گیری نظام های منطقه ای می شود. کشورهای عضو در هر یک از این نظام های منطقه ای برای حفظ بقای دستجمعی به توسعه اقتصادی در یک تعامل کارکردی با یکدیگر بسر می برند. یکپارچگی جغرافیایی و اولویت های مکانی و فرهنگی می تواند ساختاری قوی برای شرکت در این گونه نظام های منطقه ای باشد. بدیهی است نقش یکسان بودن فرهنگی از ضروریات این گونه نظام ها و اتحادیه ها است.

نتیجه گیری

بنابراین امروزه موضوع هویت در سطوح ناحیه ای و جهانی از موضوعات موردعلاقه ای است که در کنار جهانی شدن و ناحیه ای شدن ذهن بسیاری را به خود مشغول داشته است در واقع امروز جوامع با دو نوع هویت در چالشند، اول حرکت به سوی یک دست شدن فرهنگی و دوم بازگشت به هویت اصیل خود. این تناقض موجبات سردرگمی برای درک تحولات آینده را فراهم می آورد زیرا از یک طرف جهانی شدن سریع اقتصاد و انتقال در فن آوری اطلاعات کمک شایانی به اشاعه زمینه های فرهنگی فراملی می کند که خود موجب گرایش به فرهنگ غیر خودی می شود و گسترش سریع تکنولوژی آگاهی رسانی جامعه بشری را به سوی یکنواختی و یک دست شدن می برد و از طرفی دیگر مشاهده می شود که برخی کشورها بخاطر گرایشات قومی و فرهنگی دچار تجزیه می شوند، چنانچه در شوروی و بالکان شاهد بودیم اما وجود این تناقضات نباید مانعی برای پیش بینی آینده گردد، بنابراین می توان این طور عنوان کرد که احساس وابستگی به مکان که موجبات پیدایش یک هویت خاص را فراهم کرده با همه تعلقات خاطر به ارزشها و هنجارهایش هیچ تناقضی با پدیده جهانی شدن ندارد.

به نظر می رسد منطقه گرایی اگر بر مبنای مشترکات فرهنگی باشد کلید حل این مسئله باشد تا جوامع بتوانند با ارزش نهادن به آنچه که بودند و تعلق خاطر به مکانی که از آن بر آمدند برای همه ارزشهایی که موجب همبستگی شان می شود بتوانند با ایفای نقشی برای یکپارچگی جوامع در جریان خروشان جهانی شدن به جلو روند در حقیقت توانسته اند غلبه قدرتها و کشورهای دیگر را از سر باز زنند این جوامع خواهند توانست با یافتن دوستانی برای خود

بر مبنای مشترکات فرهنگی شان، بازار مشترکی فراهم آورند که نه تنها موجب رشد سریع اقتصادیشان را فراهم آورد بلکه به نوعی تولیداتشان و پیوندهایشان گویای نوع فرهنگ و اشاعه ارزشها و نهایتاً هویتشان باشد.

فرضیه اول

"جهانی شدن موجب محدود شدن قلمروهای هویتی در کشورها می شود."

این فرضیه از نظراین تحقیق مردود است، چرا که با توجه به اثبات احساس مکانی در اثر پدیده قلمروخواهی اصالت هویت های مکانی در جهان امروز به عنوان یک پدیده قدرتمند و استوار نقش چشمگیری در فراگردهای اجتماعی و سیاسی عهده داراست همان گونه که ثابت کردیم از نظر منطق علمی اعتقاد به وجود تنها یک شکل غالب از تعاملات فرهنگی هرگز پذیرفتنی نیست و همان طور که گفته شد در فرآیندهای سیاسی ترکیبی از وجوه سه گانه برخورد و رقابت و همکاری قابل مشاهده است باید در عرصه مبادلات فرهنگی نیز فقط به یک شکل غالب آن هم ازشیوه برخورد و تک گویی اکتفا نکنیم. بنابراین هویت های مکانی نیز نخواهند توانست از مدل تک گویی برخوردار باشند زیرا جهان در آستانه گذار از مرحله رقابت به همکاری است و حوزه های تمدنی، نواحی فرهنگی و محله های خرده فرهنگی جهان از طریق همگویی و گفتمان به تعامل بایکدیگر خواهند پرداخت.

فرضیه دوم

"به موازات اصالت هویت های مکانی جامعه به سمت هویت جهانی حرکت می کند."

فرضیه دوم ما قابل اثبات است، زیرا در نظام های سیاسی باز مشارکت همه گروه های اجتماعی در تعیین حق سرنوشت خود موجب ایجاد روابط اجتماعی گسترده و عمیق شده و این روابط میان کلیه لایه های اجتماعی و مکانی جریان پیدامی کند و بی نظمی ها را کاهش می دهد. بنابراین در این چنین جوامعی قلمروهای هویتی در پی ایجاد روابط اجتماعی گسترده چه در میان کشور و چه در خارج از مرزهای سیاسی کشور هستند و جهانی شدن که خود موجبات گسترده روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میان ملل را فراهم می آورد مشوق این جوامع خواهد بود. از آنجایی که جهانی شدن باز میان برداشتن مرزهای می تواند موجب گسترش ارتباطات و تعاملات شود چگونه می توان انتظار داشت که موجب مرزبندی میان هویت های مختلف شود.

پیشنهادها

سازمان های فرهنگی جهان بنای روابط انسانی را بر شناخت و درک فرهنگ ملل و اقوام گذاشته اند. مرزبندی های قومی، نژادی، زبانی و مذهبی از جمله واقعیت های موجود در بیشتر کشورهای جهان است. آسیب پذیری های قومی بخصوص در کشورهای در حال توسعه ناشی از بی توجهی و ناچیز شمردن فرهنگ دیگر اقوام است و در این میان آنهایی که متکبرانه تنها خود را می بینند، در انزوای دائمی خواهند ماند.

پیشنهاد می شود فرهنگ های مختلف با خلاقیت و ویژگی های پویا در چالش با دیگر فرهنگ ها خود را اثبات نماید زیرا سخن گفتن از دغدغه وابستگی، خاص فرهنگ های ایستا و ناسازگار است.

بستر سازی جامعه برای حضور در دهکده جهانی از ضروریات است زیرا جهانی شدن مانند جریانی است سیل آسا که نه می توانیم خود را از آن دور نگه داریم و نه آن که در مقابلش مقاومت نماییم بلکه باید هنر مهار کردن و در مسیر صحیح انداختن آن را بیاموزیم. هویت نیز مانند رودخانه ای است که تداوم دارد و دچار ایستایی نمی شود و به علت گذشتن از مکان های متفاوت چه کم شیب و آرام و چه پر شیب و متلاطم می گذرد و از جریان زمان و مکان تأثیر می گیرد. اینک که هم هویت و هم جهانی شدن عواملی پویا و متحولند پیشنهاد می شود هویتها با کنار گذاشتن تعارضات خود همه در یک سو و در جهت همگرایی گام بردارند.

پیشنهاد می شود که دولت ها بیاموزند که به فراتر از مرزهای ملی و جغرافیایی خود بیاندیشند و با دیدی مشفقانه و معقول به فرهنگ نگاه کنند و ضمن تقویت ارزش های خاص و بومی که مطمئناً سپری در برابر هنجارهای باطل بیگانه است، عناصری پویا و ارزش هایی عام و جهان شمول را از بطن آن شناسایی و مبادرت به تولید و صدور آن ها کنند تا بتوانند مزیت های خود را بشناسانند و خود را در برخورد با محیط های فرهنگی بین المللی مطرح کنند.

جهان آینده مناسبات اجتماعی در سطوح مختلف از محلی گرفته تا جهانی پدید خواهد آمد و در طی آن همه پدیده ها و اشکال نظام اجتماعی در حال تعامل و کنش متقابل با یکدیگر به سر می برند. اگرچه نقش برخی پدیده ها رو به ضعف گذارند اما نقش آن ها بطور کامل از میان نمی رود بنابراین یکبار دیگر این جمله سیاستمداران را تکرار می کنیم که جهانی بیندیشیم و محلی عمل کنیم.

در فرآیند جهانی شدن ارزش های قومی و ملی حفظ می گردند زیرا آنها دارای اصلتند و می توانند در روند همکاری با یکدیگر و ایجاد نیاز های جدید هویتی نو بیافرینند. این هویت جهانی نمی تواند در تعارض با هویت های مکانی باشد زیرا بر اساس تعامل و گفت و گویی که بین آنان صورت می گیرد نقاط اشتراکشان موجب همکاری و پدیدار شدن هویتی جهانی می شود. پیشنهاد می شود با درک فضای جهانی شدن به عنوان فرصتی که پیش روی همگان است با بکارگیری دانش و اطلاعات فاصله خودمان را با دیگران به حداقل برسانیم.

با افزایش سرعت روند جهانی شدن و تداوم پدیده محلی شدن شکل نوینی از روابط بین المللی مبتنی بر منطقه گرایی پدید خواهد آمد که جانشین نظام بین دولتی کنونی خواهد شد. پیشنهاد می شود جوامع با ارزش نهادن به هویت خود و هویت مکانی که از آن برآمدند و بر مبنای مشترکات فرهنگی با دیگران با جریان جهانی شدن همسو شوند و بازار مشترکی پدید آورند که بتوانند هم در جهت توسعه اقتصادی گام بردارند و هم پیوندشان را با دوستانی که با آنان اشتراک فرهنگی دارند محکم تر کنند و از این راه به اشاعه فرهنگ خود بپردازند.

منابع فارسی

- ۱- پیشگاهی فرد، زهرا (۱۳۸۰): نگرشی ژئوپلیتیکی بر پدیده جهانی شدن. تئوری نظام های فضا - منطقه ای. تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره عالی جنگ.
- ۲- پولاب، شهره تاریخ ۱۳۸۴/۴/۱ هویت مکانی در جغرافیای سیاسی. روزنامه شرق.
- ۳- دوبنوا، آلن. خرداد و تیر (۱۳۷۴): قدرت فرهنگی. ترجمه شهروز رستگارانامدار. اطلاعات سیاسی و اقتصادی. شماره ۹۴-۹۳.
- ۴- سلیمی، حسین (۱۳۷۹): فرهنگ گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ۵- شیخاوندی، داور (۱۳۷۹): تدوین و تنفیذ هویت ایرانی. مرکز بازشناسی اسلام و ایران. انتشارات باز.
- ۶- صباغ پور، علی اصغر (۱۳۸۱): مقاله جهانی شدن، حاکمیت ملی و تنوع قومی در ایران. فصلنامه مطالعات ملی. سال سوم. شماره ۱۱
- ۷- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۷۵): حکومت های محلی وعدم تمرکز. تهران نشر قومس.
- ۸- مرل، مارسل (۱۳۷۴): نقش عوامل فرهنگی در روابط بین الملل. ترجمه احمد نقیب زاده. اطلاعات سیاسی و اقتصادی. سال دهم. شماره ۹۹-۱۰۰.
- ۹- مویر، ریچارد (۱۳۷۹): درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی. ترجمه دره میرحیدر، سیدرحیم صفوی. انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ۱۰- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۴): چالش های هویت در آمریکا. مترجمان محمود رضا گلشن پژوه، حسن سعید کلاهی خیابان، عباس کاردان. تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.

11- <http://en.wikipedia.org/wiki/place>

12- http://en.wikipedia.org/sense_of_place



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی